

مکانیسم‌های تولید فضا در فرآیند انباشت سرمایه در آراء هانری لوفور، دیویدهاروی و ادوارد سوچا

معصومه عبدی^۱، میترا حبیبی^{۲*}

چکیده

فضا به یکی از مؤلفه‌های اساسی در تحلیل‌های شهری تبدیل شده است. در واقع شهرها مهم‌ترین بست‌ر تولید فضا بوده و هدف فضاهایی که با سرمایه شکل گیرد، تضمین شرایط لازم برای تولید و بازتولید روابط سرمایه‌داری است. براین اساس مقاله حاضر به شیوه توصیفی - تفسیری و با روش بازبینی سیستماتیک منابع و اسناد، فرایندهای تولید فضا و سپس فرآورده‌های آن را با استناد به دستگاه فکری لوفور و هاروی و در نهایت دیالکتیک اجتماعی - فضایی ادوارد سوچا و اشتراکات نظری آنان به عنوان هدف اصلی پژوهش، مورد بررسی قرار می‌دهد. آنچه از این پژوهش می‌توان نتیجه گرفت نیز این است که روابط تولیدی در شهر میان قدرت حاکم و طبقه فرودست با تولید فضای جدید بازتولید می‌شود و قدرت با شیوه جدید تولید می‌کوشد تا نظم فضایی جدیدی را همراه با ابزار تولید خود در شهر و فضاهای آن ایجاد کند. در این بین علاوه بر یک محیط تولیدی، محیط مصرفی نیز شکل می‌گیرد که مستقیماً بر زندگی روزمره شهروندان تأثیرگذار است. این امر به شیوه‌های متفاوتی در آراء هر سه اندیشمند بیان شده است همچنین تحلیل دیدگاه‌ها نشان‌دهنده این است که هاروی در بیان سه مدار گردش سرمایه با تکیه بیشتر بر رفتار سرمایه دارانه و سوچا در بیان دیالکتیک اجتماعی- فضایی و تأکید بر درک شیوه‌های جدید و متفاوت تفکر فضایی هر دو به نحوی وام‌دار اندیشه‌های لوفور بوده و به بسط دیالکتیک فضایی وی پرداخته‌اند.

واژگان کلیدی: تولید فضا، تریالکتیک لوفور، چرخه دوم انباشت سرمایه، دیالکتیک سوچا

۱. E- mail: masoumeh.abdi90@gmail.com

E- mail: habibi@art.ac.ir

۱. پژوهشگر دوره دکتری شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر تهران

۲. دانشیار گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنرتهران (*نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

مفهوم فضا و چگونگی سازمان‌یابی آن که همواره از بحث‌های پرچالش در مجامع علمی معماری و شهرسازی بوده در طول تاریخ تفکر اجتماعی و در قالب مکاتب تئوری کلاسیک و نو شکل‌گرفته است. همواره موضوع فضا کانون توجه علوم جغرافیایی و شهری و مکاتب مختلف فکری آن تلقی می‌شود (ایمانی شاملو و همکاران، ۱۳۹۵) با این حال تفکر در بطن تغییر و تحولات فضاها نیز با هدف خوانش علل و پیامدهای آن، به‌خوبی آشکار می‌سازد که سرآغاز این امر به رسوخ نهادی نظام‌یافته همچون سرمایه‌داری در محتوای فضا مربوط شده و همیشه نیز این پرسش بنیادی را پیش روی خردورزان می‌گذارد که کدام نوع سرمایه‌داری و با چه مکانیسمی، فرم اجزا و کارکرد فضاها را جغرافیایی را متأثر می‌سازد (یوسفی و همکاران، ۱۳۹۷).

بر همین اساس و با توجه به اینکه دیرهنگامی است که شهر در جایگاه ابزار انباشت سرمایه انتظام یافته و این انباشت با مدیریت محیط مصنوع، رقابت بر سر تسخیر فضا را به شکل بنیادین و تمامیت‌خواهانه‌ای علنی ساخته است، حقیقتی بنیادین است که بگوئیم ارتباط تنگاتنگی بین توسعه سرمایه‌داری و فضا وجود دارد؛ به طوری که جریان فزاینده سرمایه و انباشت بی‌پایان اقتصاد سرمایه‌داری در یک سده اخیر به دیالکتیک چندوجهی در دستگاه فکری متفکران بدل شده تا با دیدگاه‌های انتقادی و از زاویه‌های گوناگون فضای سرمایه را موردنقد قرار دهند (Lefebvre, 2003; Kristovič, 2012; Harvey, 2012) این متفکران که اغلب وامداران وفادار مارکس هستند و در رأس آنان نیز افرادی چون لوفور و هاروی قرار گرفته است؛ که لوفور با بسط ایده تولید فضا و هاروی با مطرح کردن چرخه‌های انباشت سرمایه نقش بی‌بدیلی در مبارزات شهری برای تغییر شیوه‌های تولید داشته‌اند.

ادوارد سوچا نیز به‌عنوان یکی دیگر از این نظریه‌پردازان، تفکرات و اندیشه‌های خود را در ارتباط با فضا مطرح می‌کند، سوچا اقتصاد سیاسی را نقد نمی‌کند اما پیکان نقد او به سمت نیروهای است که منجر به همگون‌سازی در اجتماع می‌شوند، در واقع سوچا نیز همانند هاروی وامدار اندیشه‌های لوفور بوده و از زاویه‌ای دیگر به بسط مفاهیم دیالکتیک فضایی لوفور می‌پردازد (Halvorsen, 2017)؛ اما آنچه در این نگرش‌ها مشترک بوده و هریک از اندیشمندان به نحوی بدان پرداخته‌اند این واقعیت است که شهرها مرکز مبادلات و تناقضات میان گروه‌های اجتماعی مختلف‌اند و شهرگرایی و شهرنشینی نمود و نمادی روشن برای بازتولید روابط تولیدی است که این روابط تولیدی نیز میان قدرت حاکم و طبقه فرودست با تولید فضای جدید بازتولید می‌شود و قدرت با شیوه جدید تولید می‌کوشد تا نظم فضایی جدیدی را همراه با ابزار تولید خود در شهر و فضاها ایجاد کند (حبیبی و برزگر، ۱۳۹۷). از این‌رو بررسی فرایند و شیوه تولید چنین فضاها در بستر شهر به شکلی جامع و یکپارچه اهمیت فراوانی می‌یابد که در این پژوهش بدان پرداخته خواهد شد.

۲- روش تحقیق

پژوهش حاضر در پی صورت‌بندی مسئله تولید فضا، در سطح اول به بررسی عمیق پیش فرض‌ها و نظریات فضا، مفهوم، ماهیت و سنت‌های نظری آن با تأکید بر اقتصاد سیاسی پرداخته و در سطح بعدی مکانیسم تولید فضا را طبق تریالکتیک لوفوری موردبحث قرار می‌دهد، سپس از درهم تنیدگی سرمایه و فضا، به چرخه‌های انباشت سرمایه هاروی با تأکید بر چرخه دوم رسیده و در نهایت دیالکتیک

اجتماعی- فضایی ادوارد سوچا را مورد بررسی قرار می‌دهد و در وهله بعد مفاهیم مورد تحلیل و بحث قرار می‌گیرد.

از این رو می‌توان گفت این پژوهش با توجه به روند، بر اساس هدف، بنیادی و روش انجام آن، توصیفی- تفسیری است. نیومن (۲۰۰۰) معتقد است چنین روشی به دنبال کشف، توصیف و تفسیر دیدگاه افراد یا چشم‌انداز تجربیات آن‌ها است که مرتبط با روش‌های کیفی و آگاهی درباره یک موضوع یا مبحث جدید به جمع‌آوری اطلاعات و کاوش می‌پردازد.

همچنین از آنجایی که انجام چنین فرایندی مستلزم بازبینی منابع، اسناد و پژوهش‌ها و اندیشه‌های مختلف در ارتباط با موضوع مورد نظر و یافتن نقاط اشتراک و افتراق و مفاهیم است لذا رویکرد آن سیستماتیک و در زمره پژوهش‌های فراترکیب قرار می‌گیرد. قابل ذکر است که فرا ترکیب نوعی مطالعه کیفی است که یافته‌های سایر تحقیقات کیفی در زمینه یک موضوع را به منظور یکپارچه‌سازی آن و جهت درک و تفسیر عمیق‌تر به کار می‌گیرد (عابدی جعفری و امیری، ۱۳۹۸).

۳- پیشینه پژوهش

مفهوم تولید فضا اولین بار توسط هانری لوفور مطرح شد که تأکید وی بر شیوه‌های تولید فضا در جوامع سرمایه‌داری بوده است (Lefebvre, 1991) لوفور در بیان مفاهیم خود از تولید فضا به ریشه‌های اندیشه مارکس وفادار بوده، اما خود مارکس هیچ‌گاه واژه فضا را جدی نگرفت و در سه‌گانه سرمایه و سایر آثارش از جمله مانیفست کمونیست، گروندیسه و دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی در مورد استفاده از این واژه انعطافی به خرج نداد، در عوض بعدها لوفور با رجحان فضا در آثارش آن را وارد قلمرو اندیشه مارکسی نمود (آقایی و همکاران، ۱۳۹۸).

پس از لوفور، دیوید هاروی در کتاب شهری شدن سرمایه آغازگر بحثی در باب گردش سرمایه در فضاهای شهری و تولید فضای نشئت گرفته از آن شد که با رویکرد انتقادی ساختار و عملکرد سرمایه‌داری را بررسی کرد (Harvey, 1985) و سپس ادوارد سوچا در سال ۱۹۹۶ در کتابی با عنوان فضای سوم: سفرهایی به لس‌آنجلس و دیگر مکان‌های واقعی و تصور شده، به بررسی و تحلیل چنین امری پرداخته و بیان نمود که فضا به‌اندازه تاریخ و جامعه مهم است و ابعاد فضایی زندگی هیچ‌گاه به‌اندازه ارتباط سیاسی و عملی امروز وسیع نبوده است. حال اگر از این اندیشه‌های پایه‌ای و بنیادین فاصله بگیریم و به بررسی پژوهش‌های کنونی بپردازیم می‌توان دریافت که در سالیان اخیر نیز تحت تأثیر این نوشتارها در زمینه تولید فضا مطالعات مختلفی صورت گرفته است که هریک از منظری ویژه به بررسی این موضوع پرداخته‌اند. بالابان^۲ (۲۰۱۰) در پژوهشی با عنوان انباشت سرمایه، دولت و تولید محیط مصنوع به بررسی پدیده تولید فضا در ترکیه پرداخته و نشان می‌دهد مداخله دولت و سیاست‌های حمایتی از جانب دستگاه‌های حکومتی از عاملیت‌های اصلی تولید محیط مصنوع در ترکیه بوده است. وی همچنین به این امر اشاره دارد که بازیگران سیاسی با مداخله در فرایندهای شهری نقش سوداگرانه خود در فضاهای شهری را تثبیت می‌کنند.

اپستول^۳ (۲۰۰۷) نیز در پژوهش خود با اتکا به آرای لوفور در زمینه بازطراحی فضاهای شهری با رویکرد افزایش قدرت اجتماعی شهروندان و نقش‌آفرینی آنان به سه عبارت مفهوم مکان، احساس مکان و حضور واقعی مکان به‌عنوان عناصر اصلی بازطراحی فضاهای شهری می‌پردازد و معتقد است

فضاهای شهری باید یک تصویر خارجی، یک تصویر ذهنی و مفهومی و یک تصویر حرفه‌ای را به نمایش گذارند تا از این طریق تولید و بازتولید اجتماعی فضا محقق شود.

عارفین^۴ (۲۰۱۹) در مطالعه خود، به بررسی مدل دیوید هاروی از انباشت سرمایه و فرآیند سلب مالکیت از تجارت املاک و مستغلات و متعاقب آن خلع ید از مردم فقیر و به حاشیه رانده شده پرداخته و معتقد است هدف اصلی چنین فرایندهایی غصب زمین است. وی همچنین در بررسی خود در بنگلادش ناسازگاری‌های زیادی در مواجهه با اثرات شهرنشینی سریع را دریافته و معتقد است قربانیان، رنج‌های وصف‌ناپذیر را برای سرزمین خود به دلیل عدم اجرای صحیح قانون برای محافظت از آن‌ها در برابر زمین‌خواران روایت می‌کنند. در پژوهشی دیگر با عنوان سرمایه‌داری و فضا، داس^۵ (۲۰۰۹) استدلال می‌کند که سرمایه‌داری از یک سو به تولید فضای نابرابر منجر می‌شود و از سوی دیگر، به واسطه انحصار فناوری‌های پیشرفته، قیمت کالاها را کاهش می‌دهد که موجب انحصار بازار، سود بیشتر و در نتیجه موجب نابودی فضاهای بومی و سنتی می‌شود. هالورسن^۶ (۲۰۱۷) نیز با تأکید بر آراء لوفور و سوچا دیالکتیک فضایی را به عنوان روشی تحلیلی توسعه می‌دهد که قادر به افشا و توضیح تناقضات، معضلات و تنش‌هایی است که فضایی بودن جنبش‌های اجتماعی را دربر می‌گیرد و معتقد است علی‌رغم شناخت علمی شکاف‌های درونی در جنبش‌های مختلف، نیاز بیشتری به مفهوم‌سازی ماهیت ذاتاً متناقض جنبش‌های اجتماعی با تأمل در نقش فضایی وجود دارد.

در پژوهش‌های انجام شده داخلی نیز می‌توان به پژوهش حبیبی و جمشیدی (۱۳۹۸) اشاره کرد که به بررسی تولید فضا با تأکید بر زندگی روزمره پرداخته و ضمن بررسی کلی انواع نظریات اجتماعی به سطح‌بندی آن‌ها در خوانش فضا اشاره دارند و سپس با محوریت کنش به‌مثابه یکی از مهم‌ترین لایه‌های فضایی به سه نظریه نمایشنامه، پرکتیس و تناقض پرداخته و پس از بیان مفاهیم آن این نظریه‌ها را برای کاربردی در خوانش فضا سطح‌بندی می‌کنند.

یوسفی و همکاران (۱۳۹۷) در مطالعه خود به تحلیل و بررسی سرمایه‌داری مستغلات و تحولات فضا با تکیه بر آراء هاروی پرداخته و ضمن اشاره به این مهم که سرمایه‌داری مستغلات، یکی از انواع سرمایه‌داری است که در آن سرمایه برای کسب سود بیشتر، به جای ایجاد خلاقیت و رقابت در تولید کالا و خدمات، به سوداگری یا بورس‌بازی زمین و مسکن اختصاص داده و موجب تضعیف فعالیت‌های مولد می‌شود معتقدند این نوع سوداگری، خصلت ارزش‌داری به زمین و مسکن می‌بخشد.

افراخته (۱۳۹۵) در پژوهش خود بر اندیشه‌های سوچا در بستر فراملت تأکید داشته و معتقد است در شهر - ناحیه‌های پسااستعماری، ایده‌های حاکم نه در رقابت آشکار با واقعیت متمرکز شهر بلکه با ظرافت خاص خود را حاکم کرده است در نتیجه فضای سومی ایجاد گشته که ماهیت متمرکزانه و پویای فراملت را نهفته دارد.

فراش خیابانی و شهائیان (۱۳۹۸) نیز در پژوهش خود به بررسی این امر از منظر دگر فضاها پرداخته و سعی داشته‌اند تا به‌منظور شناخت ماهیت چنین فضا‌هایی از مفاهیم فضای سوم سوچا بهره ببرند آن‌ها معتقدند آموختن از این فضاها به برنامه‌ریزان و طراحان شهری نشان می‌دهد، کافه‌ها ظرفیت آن را دارند که ویژگی‌هایشان به‌عنوان مصادیق دگر فضا، در ابعاد گوناگون علوم شهری در تئوری و عمل مورد توجه و استفاده بهینه قرار گیرند.

در مجموع بررسی سوابق مطالعاتی حاکی از این امر هست که گرچه پژوهش‌های مختلفی در

حیطه تولید فضا صورت گرفته اما به دلیل گستردگی مفاهیم آن هر یک صرفاً از منظری خاص به آن پرداخته و شاخص‌ها و مؤلفه‌های مختلفی چون فاصله طبقاتی، تخریب محیط یا تولید فضای سرمایه‌ای در چارچوب سرمایه‌داری، زندگی روزمره و فضای سوم را مورد بررسی قرار داده‌اند حال آن‌که با توجه به اهمیت این موضوع و با توجه به گسترش اندیشه‌های لوفور در آراء اندیشمندان مختلف، نیاز به تبیین مبانی نظری جامع‌تر که در بردارنده اندیشه‌های هر سه اندیشمند جهت درک بهتر مفاهیم آن‌ها باشد محسوس‌تر شده که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۴- مبانی نظری تحقیق

فضا و بنیان‌های نظری تولید فضا

فضا واژه‌ای است که در انواع زمینه‌ها از آن به‌سادگی استفاده می‌کنیم. کاربرد این واژه گونه‌ای است که گویی این واژه از قید هر نوع مسئله و تناقضی آزاد است و توافقی بر سر آنچه معنی فضا است صورت گرفته است (مدنی پور، ۱۹۹۶) اما در واقع علوم مختلف و گروه‌های مختلف جامعه، تعاریف و معانی متنوعی از فضا دارند. دانش انسان‌شناسی فضا را جایی می‌داند که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند، «یعنی رابطه‌ای پیوسته از کنش‌های متقابل با آن دارند: از آن تغذیه می‌شوند و آن را تغذیه می‌کنند؛ از آن تغییر پذیرفته و آن را تغییر می‌دهند؛ در آن فضا حرکت می‌کنند و با این حرکت خود، در آن فضا معنا می‌آفرینند؛ اجزای فضا را به نشانه‌های معناداری برای خود تبدیل می‌کنند و یا نشانه‌هایی از بیرون بر فضا می‌افزایند» (فکوهی، ۱۳۹۰: ۲۳۶). ادراک گروه‌های مختلف اجتماعی از فضا، تفاسیر و معانی متفاوتی را ایجاد کرده‌اند که این تنوع خود تأکید بر اهمیت فضای نمادینی دارد که راپاپورت در تقسیم‌بندی فرهنگی خود از فضا به آن اشاره می‌کند (مدنی پور، ۲۰۰۳: ۱۹۳) لذا می‌توان گفت تعامل انسان در وهله اول با محیط پیرامون و سپس با انسان در بستری به نام فضا اتفاق می‌افتد. این قبیل فضاها را می‌توان در قالب محیط‌های انسان‌ساخت که دارای بعد عینی و بصری و نیز بعد ذهنی می‌باشد، طبقه‌بندی نمود (فروغی، تیموری و مهرآبادی، ۱۳۸۷).

در حیطه فلسفی‌شناسی فضا نیز سه دیدگاه عمده در میان آراء فلسفی اهمیت بیشتری داشته و چارچوب‌های مفهومی را ارائه می‌دهند: موضع مطلق یا جوهری، موضع ربطی یا نسبی و موضع معرفت‌شناختی (افروغ، ۲۰۱۳: ۲). در این زمینه می‌توان به این امر اشاره کرد که در دهه ۶۰ ناکارآمدی فضاگرایی منجر به شکل‌گیری واکنش‌های گسترده‌ای شد که یک‌طرف طیف مارکسیست‌ها بودند که فضا را به طور کامل نفی کردند؛ به‌زعم اینان، تمام روابط و فرآیندهای فضایی در واقع روابط اجتماعی‌اند که شکل فضایی پیدا کرده‌اند به‌گونه‌ای که در این دوره تأکید بر آن است که فضا یک سازه اجتماعی است؛ طرف دیگر این طیف، متفکرانی بودند که این گرایش افراطی را نپذیرفته‌اند و ضمن نفی موضع جوهری فضا، موضع ربطی یا نسبی اتخاذ نمودند و تأکیدشان بر این بود که اجتماع نیز یک سازه فضایی است (Massey, 1987: 11) نقل از ایمانی شاملو و رفیعیان، ۱۳۹۵). به‌طوری‌که هاروی در مطالعات خود اشاره می‌کند این‌که می‌گوییم فضا مفهوم نسبی است، بدان معناست که باید آن را چون رابطه بین اشیاء درک کنیم، یعنی فضا وجود دارد به این‌علت که اشیاء وجود دارند و با یکدیگر در ارتباط هستند. فضا به یک معنای دیگر هم مفهومی نسبی است که آن را فضای ارتباطی می‌نامیم. در این حالت بنا به اصطلاح لاپینیتز به‌عنوان چیزی موجود در اشیاء در نظر گرفته شده است، بدین معنا که فقط هنگامی می‌توان گفت شیء وجود دارد که حاوی مناسباتی با دیگر اشیاء

باشد و آن را بروز دهد. با درک مفهوم فضا و یافتن راه‌های نشان دادن آن، می‌توانیم ادراک خود از رفتار انسانی با مفهوم کلی چنین فضایی را تطبیق داده و به تحلیل پدیده‌های شهری ورود پیدا کنیم (حاتمی نژاد، ۱۳۹۹).

بنابراین از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد فضا با تأکید بر آنچه فلسفه نام فضای رابطه‌ای می‌گذارد کاربرد می‌یابد (مدنی پور، ۱۹۹۶: ۸) در این دوران رویکرد دیالکتیکی، ویژگی ارتباطی بودن فضا- زمان و فضای مجازی، از یک سو مجالی برای فرا رفتن از مفاهیم مطلق و نسبی را فراهم می‌آورد و از سویی دیگر به درک پدیده‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در فرآیندهای شهری کمک می‌کند (حاتمی نژاد و شورچه، ۱۳۹۳: ۴۸).

در نهایت با توجه به کمبود هریک از دیدگاه‌های پیشین در دهه ۸۰، دیدگاه بینابینی مطرح می‌شود که قائل به این موضوع است که فضا یک ساخت اجتماعی است اما روابط اجتماعی نیز روی فضا بنا می‌شود. در این دوران نقد و ظهور اندیشه‌های نوین فضایی بر پایه دو جریان هستی شناختی و معرفت‌شناختی، یکی نقد شهری مبتنی بر زمینه‌های گسترده‌تر اقتصاد سیاسی همبسته با قدرت و دیگری نقد شهری مبتنی بر زمینه‌های اجتماعی همبسته با کنش، فضا را از مقوله‌ای انتزاعی و انضمامی فراتر برده و در پرتو مفاهیم اجتماعی بازتعریف می‌کند که در تریالکتیکی سه وجهی دائماً در حال تولید و بازتولید است (حبیبی و جمشیدی، ۱۳۹۸) که در بخش‌های بعدی به تشریح این دو زمینه پرداخته می‌شود.

اقتصاد سیاسی و اقتصاد سیاسی فضا

اقتصاد سیاسی دانش میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود که مبتنی بر درک جامع فرآیندهای اجتماعی در قالب کنش‌های متقابل دولت و اقتصاد در ساخت و عملکرد بازار عمل می‌کند. در اقتصاد نوکلاسیک اعتقاد بر آن است که تعادل موجود در مناطق و اشتغال، درآمد و مؤلفه‌های اقتصادی حاصل عملکرد ظریف بازار است. در مقابل، دیدگاه‌های مغایر چون نئومارکسیست‌ها معتقدند سرمایه همواره جغرافیای نابرابر را طلبیده است و در دهه‌های اخیر با تحلیل تقسیم بین‌المللی کار و تناوب صنعتی به نقش راهبردی دولت به شیوه دموکراتیک در کاهش نابرابری‌ها از طریق سیاست‌های منطقه‌ای تأکید می‌کند (رهنمایی و وثوقی لنگ، ۱۳۹۲؛ ایمانی شاملو و همکاران، ۱۳۹۵).

جامعه سرمایه‌داری نیز بر پایه نوعی از تولیداتی است که در آن تولید کالاها مفید تابع ارزش مازاد است. از این‌رو اقتصاد سیاسی فضا را می‌توان تعمیم نقد مارکس از اقتصاد سیاسی عنوان کرد. بنیان طبیعت‌گرایانه اقتصاد سیاسی کلاسیک توسط مارکس مورد سؤال قرار گرفته و او نظریه‌ای درباره جامعه سرمایه‌داری ارائه می‌دهد که در مفاهیم ارزش، ارزش مازاد و طبقه ریشه داشته است (ایمانی شاملو و رفیعیان، ۱۳۹۵). بنابراین می‌توان دریافت مفهوم اقتصاد سیاسی فضا و بن‌مایه آن نشأت گرفته از رویکرد اقتصاد سیاسی است و اقتصاد سیاسی فضا با حفظ اصول تحلیل‌های اقتصاد سیاسی، آن را در قالب فضا تعمیم داده است (افروغ، ۱۳۷۶).

از آن‌جا که دیدگاه اقتصاد سیاسی عوامل اجتماعی و تاریخی تأثیرگذار بر فعالیت‌های اقتصادی را شناسایی می‌کند، اقتصاد سیاسی فضا، به دلالت‌های فضایی مباحث گسترده‌تر می‌پردازد (اطهاری، ۱۳۸۹). همچنین این دیدگاه، فضا را در محدوده ملی و بین‌المللی پدیده‌ای می‌داند که ابتدا تولید شده و سپس تلاش می‌کند تا سازوکارهای حاکم بر تولید فضا را بیابد. انعکاس روابط طبقاتی را می‌توان

اولین نتیجه تولید فضا چه مستقیم و چه غیرمستقیم دانست (افراخته و حجبی پور، ۱۳۹۴؛ محملی ایبانه، ۱۳۹۰). در واقع در رویکرد اقتصاد سیاسی فضا هر ایدئولوژی اقتصادی و هر فلسفه سیاسی، فضای جغرافیایی خاص خود را می‌سازد به همراه تغییراتی که این تغییر سازمان تولید سرمایه‌داری، از سازمان یافته به منعطف؛ مطرح شدن صرفه‌های میدان به جای صرفه‌های مقیاس و جهانی شدن اقتصاد الزامات فضایی نوینی را مطرح می‌کند. بنابراین از این جریان می‌توان برداشت کرد که فضا تبدیل به کالایی می‌شود، بدون هیچ حساسیت سیاسی خاصی و مانند هر کالای دیگری در جامعه تولید و مصرف می‌شود (اطهاری، ۱۳۸۹ و برهانی و همکاران، ۱۳۹۶). از این رو می‌توان گفت هدف اقتصاد سیاسی فضا، کشف الگوهای فضایی فرآیند تولید، توزیع و مصرف و نقش دولت، گروه‌ها و طبقات اجتماعی در شکل بخشی به این الگوست. چراکه اقتصاد سیاسی فضا، زمینه‌ساز قدرت و فرایندهای تولید فضایی است. در این دیدگاه همچنین توسعه تاریخی فرم شهری ناشی از این مناقشات و نیاز به ایجاد زمینه و شرایط لازم برای تولید و بازتولید سرمایه‌داری است و شرایط لازم برای پاسخ به این نیازها است که سیاست‌های شهری را در راستای منافع طبقه سرمایه‌دار شکل می‌دهد (محملی ایبانه، ۱۳۹۰).

مکانیسم تولید فضا: تریالکتیک سه‌گانه لوفور

تولید فضا یعنی هر جامعه‌ای فضای مخصوص به خود را همان‌گونه که باید و همچون ابژه‌ای برای تحلیل و توضیح کلی نظری عرضه می‌کند. فضایی که به فرهنگ جامعه‌ای خاص تعلق دارد و محصول کنش‌های فضایی منحصربه‌فردی است که در همان فرهنگ نهفته است، لوفور سرمایه‌داری را به‌منزله شیوه تولید می‌داند و معتقد است شیوه تولید سرمایه‌دارانه، فضاهایی را که بیش از این نامولد به نظر می‌رسیدند، به خودش ضمیمه می‌کند و بخش‌های جدیدی را ابداع می‌کند و حتی بحران سرمایه‌داری تاکنون به کمک تولید فضا آرام شده است، او چنین تحلیل می‌کند که بدین‌سان شیوه تولید فضا دستخوش دگرگونی شده و نظم فضایی جدیدی را بر شهرها حاکم کرده است (حبیبی و برزگر، ۱۳۹۷). به باور لوفور، شیوه تولید سرمایه‌داری برخلاف فئودالیسم و نمونه‌های دیگر که محلی باقی می‌مانند - جهانی می‌شود و مسئله فضا را باید در همین مقیاس جهانی که عمل می‌کند، مورد جستجو قرارداد و در مقیاس جهانی است که فضا بازتولید هم می‌شود، در واقع شیوه تولید سرمایه‌داری فضاهای جهانی را به وجود می‌آورد و فضای سیاسی که بر اقتصاد سایه افکنده با آن تلفیق می‌شود. فضای اجتماعی و سیاسی نیز در مقیاس جهانی پیوندهای محلی و ملی را با نیروهای مولد، با فناوری‌های پیشرفته، با روابط مالکیت، با اشکال سازمان‌دهی و با ایدئولوژی‌ها (به‌ویژه بازنمایی‌های حریم هوایی، اطلاعات) بازتولید و تشدید می‌کند (صابونچی و همکاران، ۱۳۹۴)؛ بنابراین همان‌طور که اشاره شد مناسبات سرمایه‌داری در جوامع مدرن روند تولید فضای زیست انسان‌ها را دچار تحول می‌کند. از منظر لوفور این تولید فضا و تحمیل آن به زندگی هرروزه شهروندان از سوی نظم بالادست در راستای ساختارمند کردن و برنامه‌ریزی نمودن زندگی روزمره است (فکوهی، ۱۳۹۰)؛ که وی زندگی روزمره را نیز محل اصلی مقاومت اجتماعی می‌داند که در فضا و از طریق فضا در اشکال گوناگون کنش اجتماعی در یک آرایش فضایی خاص تجلی می‌یابد (جمشیدی و حبیبی، ۱۳۹۹). در حقیقت درک فضامندی سرمایه‌داری در تحلیل مارکس، ابزاری خلاقانه برای پروژه هنری لوفور در زمینه تولید فضا ایجاد کرده و منجر به طرح فضا به‌عنوان یک اصل بنیادی در درک سرمایه‌داری توسط او شده است و هدف نهایی لوفور نیز این بوده که نشان دهد فضا اساساً یک امر سیاسی است و هرگونه شناخت واقعی از فضا بایستی مسئله چگونگی تولید فضا را مدنظر قرار دهد (لوفور، ۱۹۹۱).

پس از تولید، فضا مصرف می‌شود، لذا پرداختن به آن نیز اهمیت می‌یابد. در تولید و مصرف

فضا، هر نظم فضایی جدیدی با ابزارهای تولید خود در شهر و فضاهاى آن همراه می‌شود که این ابزارها در قبضه قدرت قرار دارند. قدرت ضمن کنترل تولید فضا، مصرف فضا را نیز مهار می‌کند و می‌کوشد تا شهرگرایی را به روشی برای تضمین بقای خود سوق دهد؛ مصرف فضا نیز به معنای خرید آن نیست، بلکه هم‌تراز با جستجو در شناخت فضاها، همچون کالایی مصرفی است و از طریق فعالیت‌هایی بازتاب می‌یابد که روش‌های خلاقانه را در عمل دربرمی‌گیرند. در این بین اشاره به این نکته نیز ضروری است که شاید تولید فضا به کل در دستان قدرت باشد؛ اما مصرف خلاقانه فضا در دست شهروندان و استفاده خاص آنان از زمان و فضا است. از این رو است که مصرف خودخواسته فضا در برابر شیوه قاهرانه تولید آن قرار می‌گیرد و به پاسخ مردم در برابر شیوه‌های تولید فضا تعبیر می‌گردد (برزگر و حبیبی، ۱۳۹۹).

چنین نگرش‌هایی به تولید و مصرف فضا در اندیشه‌های لوفور منتج از جدل سه سویه و واجد ابعاد فضا-زمان است جدل سه سویه نیز شامل سه جز است که به یکدیگر پیوند خورده‌اند اما هویت منحصر به فرد خود را نگه داشته‌اند که لوفور آن را کنش فضایی^۷، باز نمود فضایی^۸ و فضای باز نمود^۹ در درون یک کلیت سرمایه دارانه تصور می‌کند و آنچه در این تریالکتیک حائز اهمیت است رابطه سه فضا با یکدیگر و کنترل هر فضا توسط دو فضای دیگر است (جمشیدی و حبیبی، ۱۳۹۹).

از دید لوفور (۱۹۹۱) کنش فضایی/ فضای دریافته شامل تولید و بازتولید روابط فضایی بین ابژه‌ها و محصولات است که شیوه شکل‌گیری هر جامعه‌ای را توصیف کرده و تا حدودی متضمن پیوستگی و انسجام فضایی و اجتماعی آن جامعه است. وی همچنین معتقد است از نظر فضای اجتماعی و رابطه هر یک از اعضای جامعه‌ای خاص با آن فضا، این انسجام تلویحاً به معنای سطحی تضمین‌شده از رقابت و سطحی خاص از عملکرد است.

لوفور همچنین اشاره دارد که کنش فضایی یک جامعه توسط فهم و کشف فضای آن آشکار می‌شود و این مرحله مصادف با چرخه دوم انباشت سرمایه هاروی است، یعنی جایی که سرمایه در جهت افزایش ارزش اضافی و در نهایت تداوم انباشت سرمایه به تولید سرمایه ثابت، به منزله چارچوب فیزیکی و سرمایه محصور، اقدام می‌کند (هاروی، ۱۹۸۵) در هر دوی این مراحل، محیط مصنوع و ساختار فیزیکی، برخاسته از اندیشه سرمایه‌داری تولید می‌شود. این ساختار نوعی رفتار شخصی وزندگی اجتماعی را می‌طلبد که با تصرف و سلطه بر فضا به آن دست می‌یابد که در بخش‌های بعدی به آن اشاره خواهد شد.

بازنمایی فضایی/ فضای پنداشته نیز به روابط تولید و به نظمی که آن روابط برقرار می‌کنند و در نتیجه به دانش، به نشانه‌ها، به رمزها و به روابط مستقیم گره خورده‌اند. بازنمایی فضایی در واقع شامل فضای به مفهوم درآمد، فضای دانشمندان، طراحان، برنامه‌ریزان شهری، مقسم‌های فن‌سالار و مهندسان اجتماعی و شامل همه کسانی می‌شود که آنچه زیسته است و آنچه دریافته است با آنچه پنداشته است یکسان تلقی می‌کنند (لوفور، ۱۹۹۱) یا به عبارتی دیگر همان بازنمایی‌های فضا به دست مأموریت‌های دولت یا متخصصان برنامه‌ریزی فضا است. در واقع در مفهوم‌پردازی نظریه تولید فضای لوفور، باز نمودهای فضا مبتنی بر بعد ذهنی فضا و اشکال انتزاعی آن است که یک فضای مفهومی شده یا معقول را در برمی‌گیرد (جوان و همکاران، ۱۳۹۲).

در نهایت فضای بازنمایی دربرگیرنده فضای زیسته شده مستقیماً از طریق تصاویر و نمادهای مرتبطش و در نتیجه فضای ساکنان و کاربران است. این‌ها تجربه‌های زیسته‌ای هستند که در نتیجه رابطه‌ای

دیالکتیکی بین عمل فضایی و بازآمدهای فضا ظاهر می‌شوند (لوفور، ۱۹۹۱). در واقع فضاهای بازآمدهایی شده شامل نمادگرایی‌های پیچیده و گاهی رمزگذاری شده‌ای است که با ابعاد پنهان زندگی اجتماعی پیوند خورده است؛ این فضا واجد تجربه مستقیم و زیسته افراد یا همان نموده‌های زندگی روزانه افراد است (حبیبی و برزگر، ۱۳۹۷) (شکل ۱).



شکل ۱. مدل سه‌گانه فضایی و ماتریس تولید اجتماعی فضا (مأخذ: حبیبی و برزگر، ۱۳۹۹)

تولید فضا و ظهور چرخه‌های انباشت سرمایه از دیدگاه دیوید هاروی

هم‌آوا با نظریات لوفور دیوید هاروی نیز باور دارد که سرمایه در یک زمینه جغرافیایی و تاریخی عمل می‌کند و منجر به خلق اشکال متنوع فضایی می‌شود؛ در حقیقت هاروی به نحوی بحث تولید فضای لوفور را بسط داده و عمیق‌تر وارد حوزه سرمایه دارانه می‌شود. از دیدگاه هاروی، کنش‌های فضایی مادی، بر جریان‌های فیزیکی و نیز دگرگونی‌های تعاملاتی که از طریق فضا، تولید و بازتولید اجتماعی را تضمین می‌کنند دلالت دارد که برآیند این کنش‌ها نمی‌تواند به بازتولید صرف منجر شود؛ بلکه در بازتولید کنش‌های متضاد نیز تأثیرگذار است. این کنش‌ها تفاوت می‌آفرینند، ایجاد تمایز می‌کنند، رابطه قدرت تولید می‌کنند، چیزی را جدی می‌گیرند و اموری را به حاشیه می‌رانند (هاروی، ۱۹۹۰).

به‌طور کلی می‌توان گفت تجزیه و تحلیل هاروی در این زمینه حول دو موضوع است: انباشت سرمایه و مبارزه طبقاتی که ویژگی متناقض این دو مضمون، چگونگی مفهوم‌سازی فضا را تعیین می‌کند. از نظر هاروی (۲۰۰۳)، گردش سرمایه به‌عنوان ویژگی اصلی سیستم سرمایه‌داری، فرایند جستجوی سود است که در آن از پول برای تولید کالاهای جدید استفاده می‌شود. اگرچه تداوم این گردش برای زنده ماندن مبارزه طبقاتی سرمایه‌داری از اهمیت حیاتی برخوردار است، اما آن را به خطر نیز می‌اندازند؛ به‌عبارت‌دیگر، مبارزه طبقاتی در درون سرمایه‌داری باعث ایجاد مشکل انباشت می‌شود و این مشکل از طریق تولید فضا در شهر حل خواهد شد؛ در نتیجه، هاروی یک مدل چرخه‌ای از سرمایه‌گذاری‌ها در محیط مسکونی یا بخش املاک و مستغلات را که ناشی از مشکل انباشت بیش‌ازحد در روش تولید سرمایه‌داری است ارائه می‌دهد و استدلال او مبتنی بر تمایز سه مدار انباشت سرمایه است (Arefin, 2019).

مدار اولیه اساس تولید کالا است که در آن مشکل انباشت بیش‌ازحد ایجاد می‌شود. از مدار اولیه به‌عنوان حوزه تولید نیز یاد می‌شود که در آن تولید ارزش تعمیم می‌یابد در واقع در این مدار تضادهای

ناشی از گرایش سرمایه‌داران منفرد به سرمایه‌گذاری بسیار مشهود است که این سرمایه‌گذاری‌ها در فضا آن قدر ادامه می‌یابد تا انباشت مازاد اتفاق افتد (Harvey, 1978).

گرایش به انباشت مازاد در این بخش نیز می‌تواند ذیل بهانه‌هایی مختلف چون تولید مازاد کالا- فراوانی کالا در بازار؛ مازاد کار و یا نرخ صعودی بهره‌کشی از نیروی کار؛ نرخ کاهش سود؛ بروز سرمایه‌ مازاد به شکل ظرفیت تولیدی بلااستفاده یا سرمایه پولی فاقد فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآور و یا ترکیبی از موارد فوق رخ دهد (هاروی، ۱۹۸۵: ۳۰). با این حال هاروی به این امر نیز اشاره می‌کند تا هنگامی که فضا با محدودیت گردش و انباشت سرمایه مواجه باشد ارزش اضافی تولید نخواهد شد. به عبارتی در انتهای چرخه اول، فضا مانع گردش سرمایه است و به کاهش سود و افزایش زمان حرکت (به درازا کشیدن بازدهی اقتصادی) منجر می‌شود (Feldman, 2015)؛ گذر از این مرحله نیازمند سازمان‌دهی چرخه دوم است.

چرخه دوم شامل تولید سرمایه ثابت و محل مصرف و مستلزم تولید محیط مصنوع است. در این چرخه هاروی مسائل ناشی از تولید و مصرف کالایی که مستلزم دوره‌های متفاوت بهره‌برداری، گردش و نظایر آن است نیز مدنظر قرار داده و با بسط اندیشه مارکس ملاحظات مربوط به تشکیل سرمایه ثابت و وجوه مصرف را ارائه می‌دهد (هاروی، ۱۹۸۵: ۳۱).

در واقع هاروی با تمایز میان سرمایه محصور و سرمایه ثابت که به‌منزله چهارچوب فیزیکی تولید عمل می‌کند، سرمایه ثابت را محیط مصنوع برای تولید می‌خواند. وی همچنین معتقد است در جانب مصرف نیز با ساختاری موازی روبه‌رو هستیم و وجوه مصرفی از کالاهایی تشکیل می‌شود که نه به‌عنوان داده مستقیم بلکه در کمک به مصرف مورداستفاده قرار می‌گیرند. در این میان برخی از اقلام مستقیماً در چهارچوب فرایند مصرف محصور هستند درحالی‌که سایر کالاها به‌منزله چهارچوب فیزیکی مصرف (مسکن، پیاده‌رو) عمل می‌کند که این کالاهای نوع دوم، محیط مصنوع برای مصرف نامیده می‌شود و سرمایه‌گذاری در محیط مصنوع مستلزم ایجاد چشم‌انداز فیزیکی تمام‌عیار برای تولید، گردش، مبادله و مصرف است این جریان سوم به‌سوی دارایی‌های ثابت و تشکیل وجوه مصرف را هاروی چرخه دوم می‌نامد (همان: ۳۲-۳۳).

درنهایت تصویر جریان سرمایه با چرخه سوم تکمیل می‌شود که گام نخست آن سرمایه‌گذاری در علوم و تکنولوژی و گام دوم آن طیف گسترده‌ای از هزینه‌های اجتماعی مانند آموزش و سلامت است که عمدتاً به بازتولید نیروی کار معطوف است. قابل‌ذکر است که برای سرمایه‌داران منفرد انجام چنین سرمایه‌گذاری‌هایی هر قدر هم که مطلوب باشد دشوار است چراکه یک‌بار دیگر سرمایه‌داران مجبور می‌شوند تا حدودی خودشان را به‌سان یک طبقه - معمولاً به‌واسطه دولت- سازمان دهند و به همین دلیل راه‌هایی را برای هدایت سرمایه به مجاری تحقیق و توسعه و بهبود کمی و کیفی نیروی کار پیدا کنند (هاروی، ۱۹۸۵: ۳۳-۳۴).

دیالکتیک فضایی- اجتماعی^{۱۰} سوچا

در بخش‌های قبلی اشاره شد که فضا به‌عنوان یکی از واقعیت‌های جهان مادی، اندیشه‌ورزی‌های پردامنه‌ای را برانگیخته است. ادوارد سوچا نیز به‌عنوان یکی دیگر از این اندیشمندان همانند لوفور و هاروی ایده سرمایه فضایی را به‌عنوان بخشی از جریان علیت فضایی شهری و شرح تأثیرات فضایی شهرها بر فرآیندهای اجتماعی و جریانات شهری شناسایی می‌کند. او همچنین بر ارتباط پذیری و

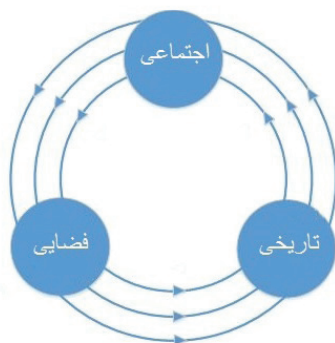
تناسب این ایده با اندیشه سرمایه اجتماعی تأکید می‌نماید (انصاری و پرتوی، ۱۳۹۶).

سوجا در ریشه‌شناسی ایده‌های بنیادی این مفهوم، بر سه عامل گرهی بودن، مجاورت و تأثیرات آفرینندگی شهری تأکید کرده است. از نظر وی ویژگی بنیادین این رویکرد، اهمیت مجاورت به مرکز گرهی برای دسترسی به مزایای ارتباطی آن است. «گرهی بودن» در شکل انباشتگی شهری، از طریق صرفه ناشی از ذخیره زمان و انرژی و همچنین از طریق ایجاد فرآیندهای انباشت شهری مزیت اقتصادی ایجاد می‌کنند و از نظر او ایده سرمایه فضایی تأثیرات آفرینندگی انباشتگی شهری را آشکار می‌کند (Soja, 2011).

سوجا (۱۹۹۶) همچنین بر اساس نظریات اندیشمندان قبلی می‌پذیرد که فضا یک سازه اجتماعی است که بر اساس مکان شکل می‌گیرد؛ بنابراین فضا محصول جامعه است. در این زمینه وی معتقد است، هر شکل‌گیری اجتماعی (فتودالیسم، سرمایه‌داری) را باید از سه منظر دید: تاریخ، فضا و روابط اجتماعی.

وجه تاریخ با زمان، پدیده‌های طبیعی و تاریخی و هر چیزی که به ساخت یک فرم‌اسیون اجتماعی اشاره می‌کند، مرتبط است. وجه فضایی، نحوه سازمان‌دهی گروه‌های انسانی در مکان است و روابط بین طبیعت، انسان و دنیای مصنوعی او را دربر می‌گیرد و وجه سوم به روابط اجتماعی و پویایی تولید مربوط می‌شود که از نظر سوجا، مطالعه فضایی بدون توجه به ابعاد تاریخی و اجتماعی ناکافی خواهد بود (Kosari and Amoori, 2018). در حقیقت سوجا به این مهم اشاره دارد که فضا به اندازه تاریخ و جامعه مهم است و ابعاد فضایی زندگی ما هیچ‌گاه به اندازه ارتباط سیاسی و عملی امروز ما وسیع نبوده است و انفجار بحث در مورد فضا نیز ناشی از ترس از بی‌ریشگی و بی‌مکانی در دنیای امروز است (فراش خیابانی و شهابیان، ۱۳۹۸).

بنابراین، سوجا رویکرد تریالکتیکی بین تاریخ‌گرایی، فضایی و اجتماعی را مطرح می‌کند و اشاره دارد که انسان‌ها به‌طور همزمان تاریخی، فضایی و اجتماعی هستند که هر یک از این سه جنبه در رابطه با دو جنبه دیگر شکل گرفته و تنها با رویکرد مثلثی (تریالکتیک بودن) قابل‌درک است (Kosari and Amoori, 2018)؛ که این تریالکتیک بودن نیز در ماهیت فضای سوم سوجا خود را نشان می‌دهد (شکل ۲).

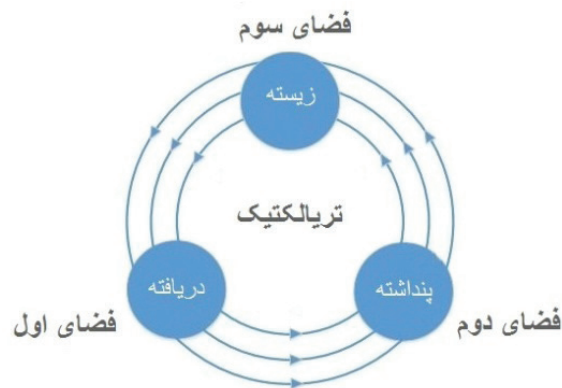


شکل ۲. تریالکتیک بودن از دید سوجا (مأخذ: نگارندگان)

سوجا همچنین با تکیه بر اندیشه‌های لوفور در فرایند تولید فضا و سرمایه‌داری معتقد است باید بین سه مفهوم کنش فضایی، بازمانی فضایی و فضای بازمانی تمایز قائل شد؛ از این رو خود در وهله

اول به کاوش عمیق‌تر در سه‌گانه تولید فضای لوفور پرداخته و تریالکتیک خود را در قالب فضای اول^{۱۱}، فضای دوم^{۱۲} و فضای سوم^{۱۳} منطبق با آن واضح‌تر و کامل‌تر بیان می‌کند (Halvorsen, 2017).

سوچا معتقد است که فضای اول به کنش فضایی/ فضای تصور شده لوفور مربوط می‌شود. این درک مادی از فضا، نحوه تعامل افراد با آن فضا و روش‌هایی است که از طریق آن فضا تولید، ساخته و بازسازی می‌شود. او بیان می‌کند که عمل فضایی، به‌عنوان فرآیند تولید شکل مادی فضایی اجتماعی است که هم به‌عنوان واسطه و هم به‌عنوان نتیجه فعالیت، رفتار و تجربه انسانی ارائه می‌شود، در حقیقت معرفت‌شناسی فضای اول سوچا بر تحلیل و تفسیر متن اشیاء فیزیکی در فضای درک شده تمرکز دارد و معتقد است که عمل فضایی و جغرافیای مادی نتیجه تاریخ و اجتماعی است (Meskell-Brocken, 2020; Li and Zhou, 2018). سوچا همچنین معتقد است که فضای دوم در مفاهیم وی، به بازنمایی فضای لوفور مربوط می‌شود. این فضا به‌عنوان فضای تصور شده و فضای طراحان، برنامه‌ریزان، شهرسازان و غیره است. سوچا به‌وضوح به این امر اشاره دارد که فضای دوم نه تنها به‌عنوان فضای نگهبان دانش و نشانه‌ها، بلکه همچنین به‌عنوان فضایی برای اندیشه و بینش اتوپیاپی مفهوم‌سازی می‌شود (Meskell-Brocken, 2020)؛ اما آنچه سوچا بیش از این موارد بر آن تأکید دارد فضای سوم است که سوچا معتقد است این فضا مرتبط با مفهوم فضاهای بازنمایی لوفور است که وی آن را بسط داده است. معرفت‌شناسی فضای سوم بر ایجاد ساختار شکنی‌های دلسوزانه بی‌پایان و بازسازی‌های اکتشافی از فضای درک شده و فضای تصور شده با تزریق امکانات جدید به فضای زیسته تمرکز دارد. در معرفت‌شناسی فضای سوم، فضای واقعی هم سوبژکتیویته و هم عینیت، انتزاع و انضمام، واقعیت و تخیل، معلوم و مجهول، تکرار و تفاوت، ساخت و ساختار شکنی فکر و بدن، آگاهی و ناخودآگاه، زندگی روزمره و تاریخ بی‌پایان دارد، از منظر سوچا فضای سوم، فضایی است که در آن همه چیز باهم جمع می‌شود (Li and Zhou, 2018; Jordan and Elsdon-Clifton, 2014) (شکل ۳).



شکل ۳: انطباق تریالکتیک فضایی سوچا با لوفور (مأخذ: Li and Zhou, 2018)

۵- بحث

همان‌طور که بیان شد فضا مفهومی پیچیده است که در علوم مختلف نگرش‌های متفاوتی نسبت به آن وجود داشته است از دیدگاه دانش انسان‌شناسی فضا جایی است که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و از دید علوم اجتماعی بستری است که در آن تعامل انسان در وهله اول با محیط پیرامون و سپس با انسان صورت می‌گیرد. همچنین در طول سالیان مختلف چرخش‌هایی در نگرش نسبت به فضا وجود داشته و از دهه ۸۰ دیدگاه بینابینی مطرح گشته که قائل به این موضوع است که فضا

یک ساخت اجتماعی است اما روابط اجتماعی نیز روی فضا بنا می‌شود. بر این اساس فضا در پرتوی سه‌گانه‌ها تجلی می‌یابد که شاید بتوان سه‌گانه لوفور را به‌عنوان اصلی‌ترین بنیاد تفکرات بعدی در ارتباط با تولید فضا دانست.

لوفور در تریالکتیک خود بر سه قلمرو دریافته، پنداشته و زیسته اشاره داشته و بر این امر تأکید دارد که این قلمروها باید باهم هماهنگ و مرتبط باشند که در آن صورت سوژه از یک قلمرو به قلمرو دیگر هدایت شده و جریان بازتولید تریالکتیک فراهم می‌شود که به‌طورکلی لوفور اظهار می‌دارد. اگر این تریالکتیک به‌عنوان یک مدل ذهنی تلقی شود، همه استحکاماتش را از دست می‌دهد و اگر آن را صرفاً انضمامی و عینی دریابیم، در این صورت به‌شدت محدود شده است. پس باید برهم نشست تولید مادی، تولید ایدئولوژی و تولید معنا را در یک مکان و در یک‌زمان تصور کنیم تا گردش مداری مدل حفظ شود. اهمیت تحلیل لوفور از تریالکتیک نیز از اینجا نشئت می‌گیرد که هژمونی سرمایه‌داری در فضا عملی می‌شود تا بانظم بخشی به جامعه، کنترل ساختار فضاها و بازتولید آن تضمین شود که از نظر لوفور تحولی موازی بین هژمونی سرمایه‌داری در غرب مدرن و تولید فضای انتزاعی وجود دارد و سرمایه‌داری همانند فضای انتزاعی همگن‌سازی، طبقاتی‌سازی و پراکنده‌سازی اجتماعی پدید آورد است (لوفور، ۱۹۹۱). وی همچنین اذعان دارد کشمکش‌هایی که در ارتباط با تولید فضا در شهر دیده می‌شود، در اثر این است که قدرت با اشغال و تولید فضا، در برابر مردم و زمان خودخواسته برای مصرف فضا قرار می‌گیرد و مردم با استفاده خاصی که از فضا و زمان دارند می‌کوشند تا فضای زیسته خود را باز پس گیرند (برزگر و حبیبی، ۱۳۹۹). لوفور در واقع در تشریح تریالکتیک خود به اینکه فضا امری اجتماعی است تأکید ویژه داشته، به این معنا که فضا در پرتوی مؤلفه‌های زندگی اجتماعی و روزمره مردم شکل می‌گیرد که زندگی روزمره نیز مبتنی بر دو امر روزمره و روزانه چارچوب زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد.

امر روزمره امری یکنواخت تولیدشده تحت سلطه و در بستر سیاست‌ها و قواعد عام کارکردگرایی مبتنی بر پایگاه‌های قدرت (سیاسی و اقتصادی) است که هدف آن حفظ یکپارچگی سیستم جامعه است و امر روزانه امری خلاقانه مبتنی بر مطالبات انسانی در بستر فضای زیسته و سیاست‌های مقاومتی در تقابل با پایگاه‌های قدرت تجلی می‌یابد و هدف آن رهایی از سلطه است؛ که بررسی مطالعات حاکی از این بوده است که فضای زندگی روزمره از طریق کنش‌های اجتماعی مبتنی بر نیازها و سلايق سازنده امر روزمره (وابسته به نیازهای ساختار قدرت)، روزمرگی (وابسته به نیازهای ساختارهای قدرت و تطبیق نظام کنشی) و یا امر روزانه (وابسته به نیازهای نظام کنشی خلاقانه) تولید، بازتولید و مصرف می‌شوند. بر این اساس سه نوع فضای روزمره نیز (وابسته به ساختار)، فضای روزمرگی (وابسته به عاملیت (منفعل)) و فضای روزانه (وابسته به عاملیت (فعال و خلاق)) قابل‌شناسایی خواهد بود (حبیبی و جمشیدی، ۱۳۹۸).

هاروی چنین سه‌گانه‌ای با عنوان چرخه اول، دوم و سوم ارائه کرده و بیش از هر چیزی بر چرخه دوم تأکید دارد. در واقع هاروی به‌طور خاص بازار املاک و مستغلات را به‌عنوان یک مدار ثانویه برای گردش سرمایه در نظر گرفته است (Harvey, 1978) و به‌وضوح به این امر اشاره دارد که سرمایه‌داری در تلاش است تا جغرافیایی ایجاد کند که برای بازتولید و تکامل بعدی مناسب باشد؛ اما به‌طورکلی جغرافیایی که سرمایه به وجود می‌آورد تنها یک محصول منفعل نیست بلکه بر مبنای قوانینی کلی ولی مؤثر تکامل می‌یابد که منطق خودفرمان ولی متناقض دارند؛ تناقضی که مملو از امکانات خطرناک و پر از نمدها و پیامدهای جغرافیایی گسترده ولی ناموزون است (هاروی، ۲۰۱۴). هاروی معتقد است که

انتقال سرمایه به چرخه دوم و سرمایه‌گذاری‌های بیش از اندازه در این بخش فقط در ارتباط با نیازهای سرمایه صورت می‌گیرد و ارتباطی با نیازهای واقعی و ارضا نشده مردم ندارد. در چرخه دوم از یکسو محیط تولیدی شکل می‌گیرد و به موازات آن محیط مصرفی مجدانه فعال است. هرچه مصرف روندها فزونی‌تری یابد، بازتولید روابط تولید و هم‌تراز با آن، انباشت سرمایه قریب‌الوقوع‌تر است (آقایی و همکاران، ۱۳۹۸).

وی همچنین استدلال می‌کند کنش‌های فضایی مادی، بر جریان‌های فیزیکی و نیز دگرگونی‌های تعاملاتی که از طریق فضا، تولید و بازتولید اجتماعی را تضمین می‌کنند دلالت دارد که برآیند این کنش‌ها نمی‌تواند به بازتولید صرف منجر شود؛ بلکه در بازتولید کنش‌های متضاد نیز تأثیرگذار است. این کنش‌ها تفاوت می‌آفرینند، ایجاد تمایز می‌کنند، رابطه قدرت تولید می‌کنند، چیزی را جدی می‌گیرند و اموری را به حاشیه می‌رانند (Harvey, 1985). درواقع هاروی معتقد است که چنین فرایندی و گسترش تناقضات، تغییرات زیادی را نیز به سبک زندگی طبقه متوسط در شهر تحمیل می‌کند، از دیدگاه او سبک زندگی در این شهرها به کالا تبدیل شده است. گرایش‌های پسامدرنیستی در جهت حمایت از تشکیل بازارهای هدف تجربه شهری معاصر را در هاله‌ای از آزادی و انتخاب (در صورت داشتن پول) پیچیده است او نتیجه چنین امری را گسترش اصول اخلاقی نئولیبرالی، فردگرایی مالکیت طلبانه و عقب‌نشینی از کنش‌های سیاسی می‌داند؛ اما این مداخلات شهری طبقه فقیر را نیز به شیوه‌ای دیگر هدف خویش قرار می‌دهد. در شهری که مطابق خواسته‌های ثروتمندان شکل می‌گیرد و فضای مراکز شهری را به اجتماعات محصور برای آن‌ها تبدیل می‌کند، دیگر جایی برای زندگی این طبقات نیست (Harvey, 2012 Harvey, 2003).

در مجموع از دید هاروی این سه چرخه به عنوان کانال‌های مختلف سرمایه‌گذاری تحت سرمایه‌داری عمل می‌کنند که باوجود این مدارها، سرمایه‌گزینه‌های گوناگونی از سرمایه‌گذاری از جمله: سرمایه ثابت یا تشکیل محل مصرف، سرمایه‌گذاری در علم و فناوری، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی را در اختیار دارد.

درنهایت ادوارد سوچا نیز به‌عنوان اندیشمند دیگر این جریان، با الهام از لوفور به تشریح دیالکتیک اجتماعی - فضایی خود می‌پردازد درواقع سوچا (۱۹۸۰) در اولین قدم، دوباره استدلال لوفور را مبنی بر اینکه تولید فضا و جامعه یک دیالکتیک هم بنیان است، تکرار کرده و سعی دارد دیالکتیک اجتماعی-مکانی را توسعه دهد که در آن فضا نه یک "ساختار جداگانه با قوانین خودمختار" است و نه یک "بیان صرف" ... (Charnock 2014). در گام دوم، سوچا (۱۹۹۶) مفهوم تریالکتیک را توسعه می‌دهد تا از لحاظ فضایی، تاریخی بودن و اجتماعی بودن به‌عنوان سه لحظه دیالکتیک استفاده کند. دیالکتیک فضایی انکار نمی‌کند که تنش‌ها و تضادها از نظر تاریخی در جامعه رخ می‌دهد اما دیدگاه خطی تغییرات اجتماعی را مختل می‌کند. فضا قلمرو همزمانی است و فضای روابط متناقض، لحظه تاریخی سازمان اجتماعی را قطع می‌کند (Halvorsen, 2017).

سوچا به‌طورکلی مفاهیم خود را در قالب سه فضای اول، دوم و سوم ارائه می‌دهد و تأکید خود را بر فضای سوم می‌گذارد. مفاهیم فضای اول و دوم سوچا را می‌توان به طور کامل متناظر با امر دریافته و پنداشته لوفور دانست اما در بیان مفهوم فضای سوم اندکی فراتر می‌رود. درواقع شرح سوچا از فضای سوم، به‌طور منظمی تأثیر پساساختارگرایی بر جغرافیای مقاومت و به حاشیه رانده شده‌ای را نشان داده و بیان می‌دارد که چگونه وجه مرکزی پژوهش‌های جغرافیایی، کثرت شده است. این

نگاه حساسیتی حاد به باز بودن فضا و اهمیت وجود راه‌های جدید بودن در فضا را نشان می‌دهد. سوچا در این زمینه به یکی از آثار بورخس به نام الف نیز مراجعه می‌کند، نقطه‌ای از فضا که شامل تمام نقاط فضاست و با نگاه کردن به آن به کل عالم نگریسته می‌شود. لذا می‌توان گفت مهم‌ترین مفهوم فراگیر فضای اجتماعی لوفور و فضای سوم سوچا از سه ویژگی تشکیل شده است: درک شدن، تصور شدن و زندگی کردن (پرتوی و فراش خیابانی، ۱۳۹۷). اما به‌طور کلی سوچا برای بیان مفاهیم فضای سوم علاوه بر لوفور تحت تأثیر اندیشمندان دیگر نیز قرار گرفته است؛ از نظر وی، هوکس برای نخستین بار فضای سوم خود را در مقدمه تئوری فمینیسم: از حاشیه به مرکز به شکلی صریح روشن می‌سازد و همانند لوفور، آگاهی هوکس در تجربه زندگی روزمره از جوانی، خانه و خانواده ریشه دارد. سوچا برای تشریح مفاهیم فضای سوم به اندیشه‌های هومی بابا و شرح مفهوم فضای سوم از منظر وی نیز تکیه کرده است. قابل‌ذکر است که فضای سوم هومی بابا، فضای تمایلات بین فرهنگ‌های به هم خورنده یا فضای آستانه‌ای است که موجب رشد چیزی دیگر، چیزی جدید و غیرقابل شناخت و منطقه‌ای جدید از معنا و باز نمود می‌شود در واقع در این فضای درمیانی هویت‌های فرهنگی جدیدی پی‌ریزی و دوباره‌سازی می‌شوند (فراش خیابانی و شهاییان، ۱۳۹۸).

سوچا مشتاق است بر اهمیت امر سیاسی در مفهوم فضای سوم نیز تأکید کند و اشاره می‌کند که ترکیب واقعیت و تصور، چیزها و اندیشه‌ها در شرایط مساوی، یا دست‌کم عدم امتیاز مورد پیشین بر دیگری شرایطی مقابل تولید فضاها هستند. این امر نشان می‌دهد که درون فضای سوم نه تنها پتانسیل برای بازاندیشی ساختارهای موجود، بلکه یک حرکت رادیکال‌تر در فرآیند سوم شدن به سمت فضاها و مفاهیمی از فضاها نهفته است که ساختارها و پویایی‌های قدرت موجود را می‌شناسند و تلاش می‌کنند از آن جدا شوند. در واقع ادعای سوچا (۱۹۹۶) در مورد پتانسیل سیاسی و رهایی‌بخش فضای سوم نشان می‌دهد که چنین سلسله مراتبی درونی- بیرونی و مرکزی-حاشیه‌ای که دوتایی نیز هستند، می‌توانند از طریق سوم شدن فراتر روند و در نظر گرفتن مکان از درجه فضای سوم، امتیاز اشکال سرمایه را از بین می‌برد و پتانسیل را برای دیدگاه دموکراتیک‌تر از مشارکت باز می‌کند (Maier, 2013; Meskell-Brocken, 2020). سوچا همچنین معتقد است فضای سوم به فضا همان وسعت و اهمیت حیاتی را می‌دهد که نظریه و فلسفه اجتماعی غرب برای بیش از صدسال به زمان و تاریخ داده‌اند (Borch, 2011). در حقیقت فضای سوم به‌طور مفرطی راه متفاوت نگرش، تفسیر و اقدام برای تغییر فضاوندی محتوای زندگی انسانی است، جنبه سوم نگرش جدید تفکر درباره فضا و فضاوندی است، فضای سوم یک نام نیست یک ایده است، فضایی است که انسان به آن معنا می‌دهد (افراخته، ۱۳۹۵).

۶- نتیجه‌گیری

در فرآیند این پژوهش اصلی‌ترین نگرش‌های مربوط به تولید فضا در فرایند نظام سرمایه‌داری بررسی شد. تحلیل‌های صورت گرفته حاکی از این امر است که لوفور با ارائه تریالکتیک فضایی خودنگرشی متفاوت نسبت به فضا ایجاد کرده است که الهام‌بخش اندیشه‌های متفکرین دیگر از جمله هاروی و سوچا نیز بوده است.

در تریالکتیک مطرح‌شده توسط لوفور عمل فضایی به همراه بازنمایی فضایی به فضای بازنمایی یا فضای زیسته ختم می‌شود که به ادعای وی فضای زندگی واقعی شهروندان است. در واقع لوفور زندگی روزمره در فضای سرمایه‌داری و ارتباط آن با فضای زیسته شده در تولید فضا را مورد نقد قرار داده و توانسته مبارزات طبقاتی را به نزاع جامعه مدنی، فارغ از جایگاه طبقاتی از یک‌طرف و فارغ از نگاهی

صرفاً اقتصادی به روابط تأثیرگذار در شهر از طرف دیگر، بکشاند.

به همین ترتیب در دهه‌های بعد چرخه دوم انباشت سرمایه در دستگاه فکری هاروی با تولید ساختار به روزمرگی فضای زیسته شهروندان دامن می‌زند و درواقع هاروی در چرخه دوم انباشت سرمایه به شکل‌گیری محیط مصرفی علاوه بر یک محیط تولیدی اشاره می‌کند که تأثیر مستقیم بر روی زندگی روزمره شهروندان دارد و پدیدآورنده زندگی مصنوعی و یکنواخت است. وی همچنین معتقد است در نقطه‌ای که چرخه دوم به بحران انباشت می‌رسد، برای خروج از بحران، چرخه سوم انباشت با تکیه بر تولید ایدئولوژی، دانش و آگاهی‌های نوین تولید می‌شود که در فضای زیسته به همان اندیشه‌های لوفوری منتج می‌شود و تا زمانی که محیط مصنوع در تولید، توسط شهروندان مصرف شود، روابط تولید نیز بازتولید می‌شود. از این رو می‌توان استنباط کرد که نگاه هاروی نگاهی از مجرای اقتصاد سیاسی شهر است و تحلیل‌های وی بیشتر مبتنی بر رفتار سرمایه، طبقه و چرخه‌های انباشت بوده است.

از سوی دیگر ادوارد سوچا نیز به‌عنوان یکی دیگر از اندیشمندان این حوزه همانند هاروی با تکیه بر اندیشه‌های لوفور و الهام از تریالکتیک مطرح‌شده توسط وی، برای فضایی سازی خود دوباره بحث دیالکتیک را مطرح کرده و اصطلاح سوم را به دوگانگی تاریخی اجتماعی وارد و برای فضا سه بعد در نظر می‌گیرد. در واقع به‌طور خاص، سوچا فضای سه‌گانه‌ها را در سه‌گانه لحظه‌های مکانی لوفور بازکرده است: عمل فضایی مادی (فضای درک شده)؛ بازنمایی‌های فضا (فضای تصور شده) و فضاهای بازنمایی (فضای زندگی شده) و این امر چارچوب روشنی را فراهم می‌کند که می‌توان فضایی را در تحلیل‌های دیالکتیکی وارد کرد و چگونگی گسترش روابط اجتماعی تاریخی از طریق تناقض در لحظه‌های فضا را تأیید کرد.

در این بین بسیاری از محققان نیز خاطرنشان کرده‌اند که تریالکتیک فضایی سوچا زاویه پست‌مدرنیستی جدیدی را برای توصیف چگونگی درک، تصور و بازسازی مکان توسط مردم ارائه می‌کند و با توجه به این که سوچا همواره در تلاش برای یافتن چیزی باارزش بین فضای اول و دوم است که آن را با عنوان فضای سوم تشریح می‌کند لذا می‌توان گفت تریالکتیک سوچا بر تفکر متفاوت درباره معنا و اهمیت فضا تأکید داشته و دوگانگی فضای مادی و معنوی را شکسته است. درواقع فضای سوم رویکردی بوده که هم ابعاد مادی و هم ابعاد ذهنی فضایی را درک کرده و آن را به شیوه‌های جدید و متفاوت تفکر فضایی گسترش می‌دهد. درنهایت سوچا خود اشاره دارد که فضای سوم به‌عنوان دنباله‌ای از سفرهای فکری و تجربی تشکیل شده است که با زندگی‌نامه فضایی لوفور و مفهوم‌سازی ماجراجویانه‌اش از فضای اجتماعی به‌عنوان درک، تصور و زندگی همزمان آغاز شده و بسط می‌یابد (جدول ۱ جمع‌بندی اندیشه‌های لوفور، هاروی و ادوارد سوچا را نشان می‌دهد).

جدول ۱: جمع‌بندی تولید و بازتولید فضا از منظر لوفور و هاروی و سوچا
(مأخذ: نگارندگان با اقتباس از آقایی و همکاران، ۱۳۹۸؛ Harvey, 1985; Soja, 1996; Lefebvre, 1991)

تریالکتیک تولید فضا- لوفور	چرخه دوم انباشت سرمایه- هاروی	دیالکتیک فضایی - اجتماعی- سوچا	
تولید ساختار فضا و ایدئولوژی	تولید محیط مصنوع و سرمایه ثابت در درون آن	تولید فضای مادی	چرخه نخست
مصرف فضا	مصرف فضا	مصرف فضا	چرخه دوم
بازتولید فضا	بازتولید چرخه دوم	بازتولید فضا در قالب فضای سوم	چرخه سوم

1. Spatial practices
2. Representation of space
3. Space of representation
4. The socio-spatial dialectic
5. Firstspace
6. Secondspace
7. Third space

فهرست منابع

- آقایی، پرویز و توکلی‌نیا، جمیله و کلانتری، محسن و فنی، زهره. (۱۳۹۸). تولید و بازتولید فضا در چرخه دوم انباشت سرمایه نقدی بر زندگی روزمره در فضای زیسته. نشریه باغ نظر، دوره شانزده، شماره ۸۰. ۲۹-۴۰.
- اطهاری، کمال. (۱۳۸۹). اقتصاد شهری و اقتصاد شهر در ایران. اقتصاد شهر، شماره ۷. ۵۶-۶۵.
- افراخته، حسن و حجتی پور، محمد. (۱۳۹۴). اقتصاد سیاسی فضا و تعادل منطقه‌ای ایران. فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، دوره چهارم، شماره ۱۴. ۸۷-۱۱۰.
- افراخته، حسن. (۱۳۹۵). فضای سوم و پدیده فراملت در شهر - ناحیه‌های پسا استعماری. فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، سال پنجم، شماره ۱۴. ۱-۲۶.
- افروغ، عماد ۱۳۷۴ فلسفی اندیشی فضایی»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۳۹، زمستان
- افروغ، عماد. (۱۳۷۶). فضا و نابرابری اجتماعی: مطالعه جدایی‌گزینی فضایی و تمرکز فقر در محله‌های مسکونی تهران، رساله دکتری رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- انصاری، ثمینه و پرتوی، پروین. (۱۳۹۶). تبیین جامع مفهوم سرمایه فضایی. مدیریت شهری، شماره ۴۸. ۲۸۱-۳۰۴.
- ایمانی شاملو، جواد و رفیعیان، مجتبی. (۱۳۹۵). قدرت و بازتعریف نظریه برنامه‌ریزی شهری با تأکید بر دیدگاه اقتصاد سیاسی فضا. فصلنامه راهبرد. سال بیست و پنجم، شماره ۸۰. ۲۸۷-۳۱۹.
- ایمانی شاملو، جواد و رفیعیان، مجتبی و داداش پور، هاشم. (۱۳۹۵). سوداگری شهری و واگرایی فضایی تحولات فضایی کلان‌شهر تهران مبتنی بر اقتصاد نفت. فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوازدهم، شماره ۱. ۱۰۴-۱۳۵.
- برزگر، سپیده و حبیبی، میترا. (۱۳۹۹). کاوش ضرباهنگ زندگی روزانه در ساماندهی مصرف فضای شهری (مورد پژوهی: پیاده راه شهر رشت). دانش شهرسازی، دوره چهارم، شماره ۱. ۴۹-۷۱.
- برهانی، کاظم و رفیعیان، مجتبی و مشکینی، ابوالفضل. (۱۳۹۶). تغییرات کاربری زمین شهری و اقتصاد سیاسی فضا: ارائه مدل مفهومی-تلفیقی. نشریه جامعه‌شناسی ایران. شماره ۳. ۸۶-۱۰۹.
- پرتوی، پروین و فراش خیابانی، مریم. (۱۳۹۷). زنان و فضای سوم؛ بازخوانی مفهوم حوزه عمومی در محدوده مرکزی شهر تهران (خیابان انقلاب). مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، سال شانزدهم، شماره ۳. ۱۰۷-۱۲۸.
- جمشیدی، مژده و حبیبی، میترا. (۱۳۹۹). تحلیل ضرباهنگ کنش‌های مغایر با گفتمان رسمی و خوانش فضای عمومی شهری (مدل زمینه‌ای در پل خواجوی اصفهان). نشریه هنرهای زیبا - معماری و شهرسازی دوره بیست و پنجم، شماره ۲. ۴۳-۵۶.
- جوان، جعفر و دلیل، سعید و سلمانی مقدم، محمد. (۱۳۹۲). دیالکتیک فضا از منظر لوفور، فصلنامه‌ی مطالعات جغرافیایی مناطق خشک، سال سوم، شماره ۱۲. ۱-۱۷.
- حاتم‌نژاد، حجت. (۱۳۹۹). واکاوی مفهوم فلسفی فضا و فضا‌مندی شهرها از منظر لوفور.
- هاروی، دیوید. (۱۹۸۵). شهری شدن سرمایه. ترجمه: عارف اقوامی مقدم. تهران: نشر دات.
- هاروی، دیوید. (۱۹۹۰). وضعیت پسامدرنیته: تحقیق در خاستگاه‌های تحول فرهنگی. ترجمه: عارف اقوامی مقدم. تهران: نشر پژوهاک
- هاروی، دیوید. (۲۰۱۴). هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری. ترجمه: خسرو کلانتری و مجید امینی. تهران، نشر کلاغ
- یوسفی، علی و ارغان، عباس و کامیابی، سعید. (۱۳۹۷). سرمایه‌داری مستغلات و تحولات فضا در ناحیه پیرامونی شاهد شهر. فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، سال هفتم، شماره ۳. ۶۷-۸۶

- Apostol, I. (2007). *The production of public spaces: design dialectics and pedagogy*. Doctoral dissertation, University of Southern California.
- Arefin, sh. (2019). *The real estate and capital accumulation: An inquiry into Harvey's model in Dhaka*. <https://www.researchgate.net/publication/330411229>.
- Borch, Ch. (2011). Interview with Edward W. Soja: Thirdspace, Postmetropolis, and Social Theory. *Distinktion: Scandinavian Journal of Social Theory*, 3:1, 113-120, DOI: 10.1080/1600910X.2002.9672816.
- Balaban, O. (2010). Capital accumulation, the state and the production of built environment, the case of Turkey. Doctoral dissertation, Graduate School of Natural and Applied Sciences, Middle East Technical University.
- Das, R. J. (2009). *International Encyclopedia of Human Geography*. s.v. "Capital and Space". doi:10.1016/b978-008044910-4.00137-1.
- Feldman, M. (2015). The urban process under distinct accumulation regimes: a research strategy. Paper presented at Research & Regulation Conference, University of Paris.
- Halvorsen, S. (2017). Spatial dialectics and the geography of social movements: the case of Occupy London. *Transactions of the Institute of British Geographers*, 42 (3), 445-457.
- Harvey, D. (2003). The Right to the City. *International Journal of Urban and Regional Research*, 27(4), 939-941.
- Harvey, D.(1978). The urban process under capitalism: a framework for analysis. *International Journal of Urban and Regional Research*.2(1-3). 101-131.
- Harvey, D.(2012), *Rebel Cities: From the Right to the City to the Urban Revolution*. Verso, London and New York.
- Jordan, K and Elsdon-Clifton, J.(2014). Through the Lens of Third Space Theory Possibilities for Research Methodologies in Educational Technologies. 6th International Conference on Computer Supported Education.220-224. DOI: 10.5220/0004792402200224.
- Kosari, M and Amoori, A.(2018). Thirdspace: The Trialectics of the Real, Virtual and Blended Spaces. *Journal of Cyberspace Studies*. 2(2). 163- 185.
- Krištović, J (2012), *Theories on Capitalist Urbanization and the Postsocialist City*. Facta Universitatis, Series: Philosophy, Sociology, Psychology and History, 11(2), 191-200.
- Lefebvre, H.(2003). *The Urban Revolution*, Minneapolis. London: University of Minnesota Press.
- Li, X and Zhou, Sh.(2018).The Trialectics of Spatiality: The Labeling of a Historical Area in Beijing. *Sustainability*, 10(1542).
- Maier, H. O. (2013). Soja's Thirdspace, Foucault's Heterotopia and de Certeau's Practice: time-space and social geography in emergent Christianity. *Historical Social Research*, 38(3), 76-92.
- Meskell-Brocken, S.(2020). First, second and third: Exploring Soja's Thirdspace theory in relation to everyday arts and culture for young people. UCL Press. <https://www.jstor.org/stable/j.ctv1453kbw.23>.
- Soja, E. W. (2011). Beyond Postmetropolis. *Urban Geography*, 32(4), 451-469.
- Soja, E.W (1996). *Third space: Journeys to Los Angeles and other Real-and-Imagined paces*. Blackwell Publisher.

Mechanisms of Space Production in the Process of Capital Accumulation in the Views of Henry Lefebvre, David Harvey and Edward Soja

Masoumeh Abdi¹, Mitra Habibi^{2*}

Abstract

Space has become one of the basic components in urban analysis. In fact, cities are the most important platform for the **production of space and the spaces formed with investment are targeted to ensure the necessary** conditions for the production and reproduction of capitalist relations. Accordingly, in this research using descriptive-interpretive method and through a systematic review of all the relevant literature, space production processes and its products are analyzed with reference to Lefebvre and Harvey intellectual system and finally socio-spatial dialectic of Edward Soja and their theoretical commonalities as the main research goal. What can be deduced from this research is that the productive relations in the city between the ruling power and the lower class are reproduced by producing new space and power tries to create a new spatial order with its production tools in the city and its spaces, in addition to a production environment, a consumption environment is formed that directly affects the daily lives of citizens. Also, the analysis of views shows that Lefebvre has inspired other thinkers by presenting his spatial trialectics; In Lefebvre's proposed trialectic, Spatial action with spatial representation, ends in representational space, and Lefebvre by critique of everyday life in capitalism and its relation to living space in the production of space, has been able to draw class struggle into civil society strife. Similarly, in the following decades, Harvey discusses the cycles of capital accumulation, emphasizing the second cycle, and while acknowledging the role of space in the circulation of capital, believes that capital operates in a geographical and historical context that leads to the creation of various spatial forms of space in our living world. In fact, Harvey specifically see the real estate market as a secondary circuit for capital turnover, arguing that at the point where the second cycle of accumulation crisis reaches, to exit the crisis, The third cycle of accumulation is produced by relying on the production of new ideology, knowledge and awareness, which in the living space leads to the same Lefebvre ideas, and as long as the artificial environment in production is consumed by citizens, the relations of production are reproduced. On the other hand, Edward Soja, like Harvey, relying on Lefebvre's ideas for his spatialization, re-discusses the dialectic and introduces the third term into the historical-social duality and considers three dimensions for space. In between, Many researchers have also pointed out that Soja's spatial trialectics offers a new postmodernist angle to describe how people perceive, imagine, and reconstruct space, and that Soja is always striving to find something valuable between the first and second spaces that the title describes the third space, so can be said that Soja's trialectics emphasizes different thinking about the meaning and importance of space and has broken the duality of material and spiritual space. finally, it can be concluded that Harvey in expressing the three circuits of capital circulation with more reliance on capitalist behavior And Soja in expression of socio-spatial dialectics and the emphasis on understanding new and different ways of spatial thinking have both been indebted to Lefebvre's ideas.

Keywords: Space production, Lefebvre trialectic, Second cycle of capital accumulation, Soja dialectic

1. PhD Candidate, Faculty of Architecture and Urban Planning, Tehran University of Art, Tehran, Iran

2. Associate Professor, Faculty of Architecture and Urban Planning, Tehran University of Art, Tehran, Iran (*Corresponding Author)